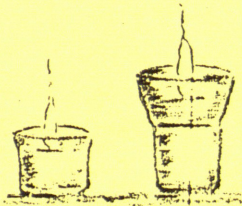
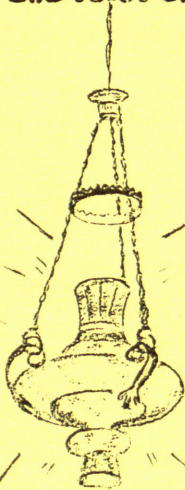
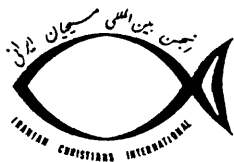


بسوی سرزمین نور



بسوی سرزمین نور

شعر از پروین



Into The Kingdom of Light
by
Parvin

©1987 Iranian Christians International, Inc.
P.O. Box 25607
Colorado Springs, CO 80936

ورود به سرزمین نور

من چه بودم؟ یک کسی گم کرده راه
روزگاری تیره و تاریک وبد، غرق گناه
در حصار وادی تلخ گناه
در میان مرداب کف کرده سیاه
در کویر شور و پهن و بیکران
من چه بودم؟ من کجا بودم؟ چه می کردم
تمرین و تکرار... تمرین و تکرار هنر گمراهی

* * * * *

تب و تاب و حرارت و شورم ! همه دنیا بود و هر چه که در آن !
شب تاریک است و راهم چنان تنگ
مست می ، مست گناه ، مست شرنگ
من چه بودم؟ من کجا بودم؟ چه می کردم؟
تمرین و تکرار... تمرین و تکرار هنر بدمستی

* * *

دست و پام، بند شریعت بسته

ره من، بقعر چاه پیوسته. قعر کجا؟

قعر مرداب بلا

قعر گنداب فنا

هرچه بیشتر، کردم تلاش، در دین خود بهر نجات
فرا تر بلجن فرو رفتم

چونکه دینم، پرز نیرنگ و ریا

آن مراسم، آن دیانت مرا نجات نداد

من که بودم؟ من چه بودم؟ چه می‌کردم؟

تمرین و تکرار... تمرین و تکرار هنر نیرنگی

در شریعت ریا

* * *

در وادی "زندگی" نزدیک بود فنا نجاتی از فنا نبود، نجاتی نبود

آدمیان زنده بودند ولی اسف آدمیت مرده بود

مرگ را میدیدم بچشم خود، من چه بودم؟ بسته در بند گناه

من چه بودم؟ نیمه جانی مانده در، آغوش شیطان سیاه

گم شده در راه او، راه فنا...

من چه بودم؟ من کجا بودم؟ چه می‌کردم؟

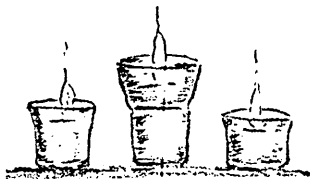
تمرین و تکرار... تمرین و تکرار این مرگ سیاه

* * *

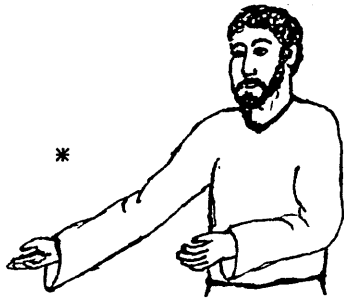


در واپسین زمان تاریکی، انتهای کوره راه زندگی
 در میان ظلمت‌شام سیاه
 روزنی باز شد از سوی خدا، برق زد امید اندر دل من
 کرد روشن نور او، قلبم را
 گوئی که اوست!! مرا پیدا کرد..... از بیابان فنا
 آن شبان نیکویم، یافت مرا
 از توی، گمگشتگان
 از خراب‌آباد این دنیای بد
 او فرستاد، مسیح عیسی را، "پسر" یگانه و بیتارا، که پدر،

مسح همی کرد، او را
 نور او بود که درخشید، که من دیدم آن - دست او بود که گرفت دستم را
 دست او بود که امیدو شفا - ارمغان آورد مرا، گفت بیا،
 بیا مایوس نشو، هست امید
 امید رهائی از شب سیاه
 امید روشنی، صبح سفید



* * *



پدر مهربان "پسر" فرستاد پیشم

پیش من که بودم گرفتار در بندگناه

درخم و پیچ ره بن بست

پسر آمد و گرفت دستم را

دست او داد شفا دردم را

مژدهای داد مرا آن والا، عیسی آن کلام ملکوتی خدا.....

وعده اش بود، از اول همه حرفهای خدا

همچنان نور بود پیش پایهای لرزانم

چو چراغی به شبیره تاریکم

بمن اوداد عجیب پیغامی، وعده نجات از بارگناه

و عجب آن آسمانی کلام، دم او، بوی خدا را میداد

نفس پاک مسیحای خدا

نوای روح انگیز صدای پدر، بوی خوش تراز، گل وجود پسر

تن خاکیم را جان داد و خوشبو نمود

بلبل قلب مرا مست محبت کرد

مست از باده رحمت خدا

مست از مستی سابقم جدا

مست پاکیزگی از ننگ گناه

مست از روح مقدس

مست از روح خدا



دیدگانم باز شد ، چشمان من ، دیدمزرعهای سرسبز خدا
 توبه کردم ، که دگر کج نروم
 نروم دنبال کارهای گناه ، دنبال شیطان
 سیاه



توبه کردم ، که دگر می نخورم
 عقل و روح ، خودم را بدبم بدستهای خدا
 قلب خاکی خودم را پر کنم
 بلکه لبریزش کنم ، با فیض عیسی خدا

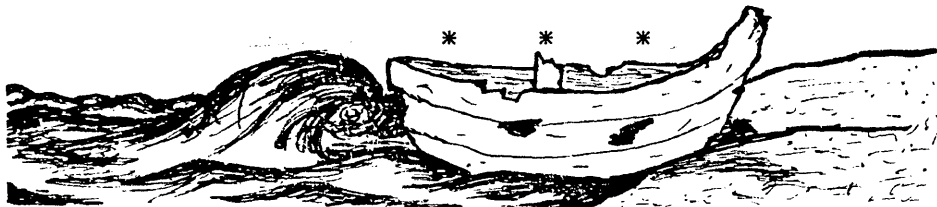
قایق شکسته عمرم ببین ، از توی امواج مرگ ، بسوی ساحل نجاتم
آمده

دربیا بانهای خشک این دلم ، در میان تب سوزان گناه ،
با ران رحمت ، آب شیرین آمده
دانه های آن کلام عیسوی ، ریشه دوانیده بر قلب من
دسته دسته ، سینه ام پر گل شده

آری شوره زار گلزار شده
لاله های سرخ و قرمز را ببین
ارغوان گل های زیبارا بچین

گم بودم ، پیدا شدم ، مرده بودم ، زنده شدم
زندانی بودم ، رها شدم ، بدنیائی جدید وارد شدم ،

تولددم مبارک
کویر آباد شدم ، آری آزاد شدم
آری آزاد شدم

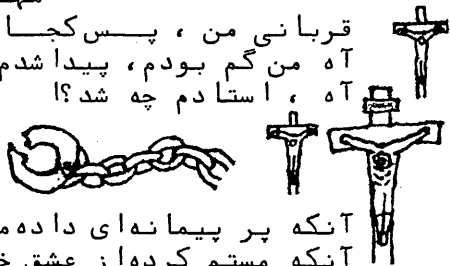




کنون که آزادشدم ، پس گناها نم چه شد؟ آن در دینهانم چه شد؟
 کفارہ بدمستی و بدکاری ، شهبه ای تاریکم چه شد؟
 کاهن من ، پس کجاست؟ تا برّه خوب مرا ، پیش پای آن خدای
 مهربان قربان کند

قربانی من ، پس کجاست؟
 آه من گم بودم ، پیدا شدم ، پس آن شبان من کجاست؟
 آه ، استادم چه شد؟ آنکه دستم را گرفت؟ ناجی من

آنکه راهم رانمود؟
 آنکه اشکم را و دردم را زدود
 آنکه با من هم پیاله شد؟



آنکه پر پیمانهای داده مرا؟
 آنکه مستم کرده از عشق خدا؟ عیسی چه شد؟ عیسی کجاست؟
 ازمیان آن پرده معبد درید ، این صدا آمد ، که گوشم آن شنید:
 گفت آنجاست ، بر روی صلیب ، بر روی صلیب!!

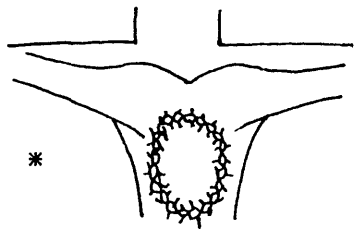
چرا بر روی صلیب؟ چرا بر روی صلیب؟ آن تپه های جلجتا؟
 چرا بر روی صلیب مجرمان؟
 بی گناه ، بی گناه؟

آری بی گناه ، پروانه وار بر آتش شمع گناه - جان فدا کرد تا من
 آزادشوم ، شوم آزاد ، ز چنگال گناه . کاهن من برّه خوب خدا

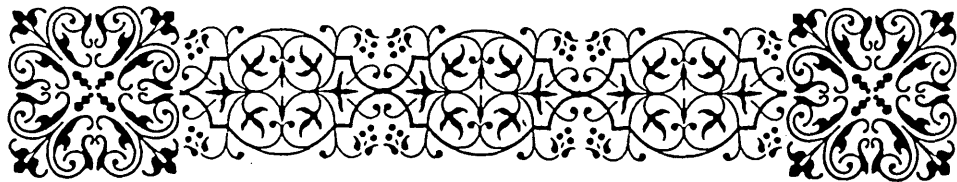
جای قربانی ، خودش کرده فدا . جان خود را بخاطر من داد - تا مرا
 آشتی دهد با آن خدا
 جان او فدا کرد ، بهر من - آری من مفت بدست آورده ام ، این تحفه
 صلح خدا

* * *

جان فدا کرد ، ولیکن زنده شد . رفت در عرش علا ، پیش خدا
 دولت پاینده شد ، در آسمان
 دست راست آن خدای مهربان ، در آسمان
 آری رفت در عرش علا دست راست آن خدای مهربان
 از همانجا نگاه میکند ، آن شبان نیکویم ، در آسمان
 من صدایش میکنم ، او شفاعت میکند
 او جواب میدهد
 او نگاه میکند
 او حکومت میکند ، در قلب من ، در آسمان



* * *



حال میدانم چرا ، کرده او جانفش فدا
چونکه او انسان نبود
بلکه نوری از خدا ،
عیسی روحی از خدا ،
عیسی فرزند خدا ،
عیسی یعنی ، جسم پوشیده خدا .
چو نظر بمبارِ موسی کردم ، وتوکل به عشق عیسی کردم
شد سپس جان خسته ام آزاد
زین همه سنگینی گناهانم
شد سپس جسم مانده ام شادان
زان همه درد و رنج تب آلوده
آری نجات بود ، نجات ، خدا نجاتم داد
چون توکل به عشق او کردم من

* * *

او خدا بود ، مرا یافته بود از آدم
و چون آدم ، گنه کرد و برون شد ز اَرَم
گسسته شد رابطه خدا با آدم

او خدا بود مرا یافته از عالم
جسم پوشیده و فندا کرد جاننش
تا همی صلح کند با آدم

و ای من چه بودم
وارث آن آدم
بسته بند گناه ، ظلمت شام سیاه
آه و اکنون من چه هستم ای خدا
ای خدای بینهایت مهربان
مخلوق تو ، فرزند تو
پر ز روح قدوس تو
دارنده حیات جاودان

* * *
از هَلَنَد ، پروین

